

قواعد كلّي فقه

جلد دوم



آية الله العظمى حسيني نسب



قاعده "يَد"

باليَد يُدري مالک المتاع بالنصّ والسيرة والإجماع

دانشمندان علم فقه، برای اثبات این قاعده کلی و

مشهور، به دلائل ذیل، تمسک جسته اند:

استدلال به احادیث

روایات متعددی در این باب وجود دارند که در اینجا

به برخی از آنها اشاره می کنیم:

حدیث اول

سخن امام صادق علیه السلام در کتاب وسائل الشیعه ، باب اختلاف الزوجین أو ورثتهما فی متاع البیت، از أبواب میراث الازواج:

"من استولی علی شیء منه فهو أولى."

یعنی: کسی که بر چیزی تسلط یابد، پس او نسبت به آن شیء، اولیّت دارد.

این حدیث، در مورد اختلاف زوج و زوجه یا ورثه آنان سخن می گوید، و در خصوص آنچه از اثاث خانه به دست آنان رسیده است.

حديث دوم

روایت امام صادق علیه السلام ، به نقل از عثمان بن

عیسی و حماد بن عثمان در حدیث فدک:

"ان أمير المؤمنين عليه السلام قال لأبي بكر: أتحكم

فينا بخلاف حكم الله؟ قال: لا .

قال: فان كان في يد المسلمين شيء يملكونه ادعيتُ

أنا فيه من تسأل البينة؟ .

قال: إياك كنت اسئل البينة على ما تدعيه على

المسلمين .

قال (ع) : فإذا كان في يدي شيء فادعي فيه

المسلمون تسألني البينة على ما في يدي ؟. "...

(وسائل الشيعه، باب وجوب الحكم بملكية صاحب اليد من

أبواب كتاب القضاء).

يعنى: امير المؤمنين (ع) به ابوبكر فرمود: آیا در بین ما

بر خلاف حکم خدا حکم می کنی؟

گفت: نه.

فرمود: اگر چیزی در دست مسلمانان بود که مالک

آن هستند و من مدعی آن شوم، از چه کسی بیّنه را

مطالبه می کنی؟

گفت: از شما سؤال می‌کنم تا بیّنه برای اثبات ادّعی خود بیاورید.

فرمود:

پس اگر چیزی در دست من هست و مسلمانان مدّعی آن هستند، آیا باید از من برای اثبات آنچه در دست من است مطالبه بیّنه کنی؟

حدیث سوم

سخن امام علیه السلام در کتاب وسائل ، باب چهارم از ابواب ما یکتسب به:

"كل شيء هو لك حلال حتى تعرف الحرام بعينه
فتدعه من قبل نفسك ، و ذلك مثل الثوب يكون
عليك ولعله سرقة ، او العبد يكون عندك لعله حر
قد باع نفسه أو خدع فبيع أو قهر فبيع ، أو امرأة
تحتك وهي اختك أو رضيعتك ، و الاشياء كلها على
هذا حتى تستبين لك هذا ، أو تقوم به البيئنة".

يعنى: هرچیزی برای تو حلال است تا حرام را به
صورت مشخص بشناسی، پس خودت آن را ترک کنی.
مثل لباسی که پوشیده ای و احتمال می دهی که از
طریق سرقت بدست آمده، یا غلامی که نزد تو هست

و تو احتمال می دهی که آزاد بوده و خودش را فروخته
یا فریب خورده و فروخته شده یا مجبور شده و
فروخته شده، یا مثل اینکه همسری که داری احتمال
دهی که شاید خواهر رضاعی تو باشد. همه امور به
همین منوال هستند تا اینکه برای تو دلیلی روشن یا
بیّنه ای بر خلاف آن اقامه شود.

حدیث چهارم

سخن امام صادق علیه السلام در حدیث حفص ابن
غیاث، از امام صادق علیه السلام بدین شرح:

قال له رجل : إذا رأيت شيئاً في يدي رجل أيجوز لي
أن اشهد انه له ؟ قال عليه السلام نعم ، قال الرجل
اشهد انه في يده ولا اشهد انه له ، فلعله لغيره ،
فقال أبو عبد الله أ فيحل الشراء منه ؟ قال نعم ،
قال أبو عبد الله فلعله لغيره، فمن اين جازلك ان
تشتريه؟ ويصير ملكا لك ثم تقول بعد الملك هولى و
تحلف عليه ، ولا يجوز ان تنسبه إلى من صار ملكه
من قبله إليك ثم قال أبو عبد الله عليه السلام : لو
لم يجر هذا لم يقم للمسلمين سوق.

(الوسائل ، باب وجوب الحكم بملكية صاحب اليد من أبواب

كيفية الحكم ، من كتاب القضاء)

یعنی: مردی به امام عرض کرد: هرگاه من چیزی را در

دست مردی ببینم، آیا می توانم گواهی دهم که آن

چیز برای اوست؟

امام فرمود: آری.

آن مرد گفت: گواهی دهم که آن چیز در دست اوست،

نه مال اوست. زیرا ممکن است مال کسی دیگر باشد.

امام فرمود: آیا می توان آن شیئی را از آن مرد خرید؟

گفت: آری.

امام فرمود: ولی ممکن است مال شخص دیگری

باشد! پس چگونه می توانی آن را از وی خریداری کنی

و ملک تو بشود و تو بگویی که آن شیئی از آن من
 است و بر این امر سوگند یاد کنی؟ و چگونه جایز
 نیست که آن شیئی را به کسی که قبل از آن مرد،
 مالک آن بوده نسبت دهی؟

سپس امام (ع) فرمود: اگر این امر (اعتماد به آنچه
 در دست افراد است) نبود، برای مسلمانان بازاری
 محقق نمی گشت.

استدلال به اجماع فقهاء

برای اثبات قاعده "ید" ، علاوه بر روایاتی که گذشت،
 به اجماع فقهای اسلام نیز، تمسک جسته اند.

حتی این امر را تا حدّ ضروریات دین اسلام رسانده
اند. سیره مستمرّه مسلمانان در همه زمان ها و مکان
ها نیز، مؤید این امر است.

استدلال به بناء عقلاء

روشن است که این امر، مختصّ به مسلمانان و
جهان اسلام نیست، بلکه همه عقلاء عالم از همه
ادیان و مذاهب گوناگون، بر این دیدگاه، اتّفاق نظر
دارند و آثار ملکیت را بر آنچه در دست کسی قرار
دارد، مترتب می سازند.

معنای "ید" در این قاعده

مقصود از "ید" (که در لغت به معنای دست آمده)، فقط شامل دست جسمانی نمی باشد، بلکه به معنای استیلاء و تسلط است.

قاعده "لا تُعاد"

فريضة الصلاة لا تعاد لما سوى خمس فلا تزداد
 كالطهر و القبلة و السجود و الوقت و الركوع للمعبود
 نجم الهدى في تلك الاستنارة صحيحة جاء بها زارة

قاعده لاتعاد از جمله قواعد کلی است که در ابواب
 مختلف مربوط به نماز، جاری می باشد.

از آنجا که اصل ابتدائی در واجبات مرگبه شرعیه
 مانند نماز و حج ، عدم تحقق مرگب با عدم تحقق

هر جزء یا شرط آن است، پس عدم بطلان نماز با عدم تحقق بعضی از اجزاء آن، نیازمند دلیل شرعی می باشد. این دلیل شرعی، همین قاعده فقهیه "لاتعاد" است.

دلیل قاعد "لاتعاد"

برای اثبات این قاعده کلی، به حدیث معروفی استناد شده است که در کتاب وسائل الشیعه، ابواب قبله، باب 9، حدیث اوّل، از زرارة، از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمودند:

لا تعاد الصلوة الا من خمسة: الطهور و الوقت و
القبلة و الركوع و السجود - ثم قال - القراءة سنة و
التشهد سنة و التكبير سنة و لا تنقض السنة
بالفريضة .

يعنى: نماز اعاده نهى شود، مگر به خاطر پنج امر،
ترك طهارت، عدم مراعات وقت، عدم اتجاه قبله، و
ترك ركوع و ترك سجود.

سپس فرمود: قرائت سنّت است، تشهد سنّت است،
و تكبيرات سنّت است. و سنّت ، فريضه را نقض
نهى نمايد.

این حدیث، مهمترین دلیل قاعده یادشده می باشد.
 زیرا این روایت، حدیثی صحیح از نظر سند، و واضح
 و روشن از نظر دلالت است.

این حدیث را شیخ صدوق نیز، در کتاب "خصال" از
 پدرش، از سعد (ابن عبدالله)، از احمد ابن محمد، از
 حسین ابن سعید، از حماد ابن عیسی، از حریز ابن
 عبدالله، از زرارة ابن اعین، از امام باقر علیه السلام
 روایت کرده است.

این روایت، با صراحت بر عدم وجود اعاده نماز به
 خاطر اخلال در اموری غیر از پنج مورد یاد شده،

دلالت دارد.

بنا بر این، اگر نمازگزار از روی فراموشی برخی از اجزاء نماز را به جا نیاورد که از آن موارد پنجگانه نباشد، نمازش صحیح است و اعاده آن واجب نیست. روایات دیگری نیز در این زمینه وجود دارد و فقهای شیعه مانند شیخ انصاری و غیر ایشان، در مباحث فقهی، به آن استدلال نموده اند.

مانند حدیثی که در کتاب وسائل الشیعه، باب 29 از ابواب قرائت، حدیث شماره 2 آمده است. در این حدیث، منصور ابن حازم می گوید:

قلت لابي عبد الله (ع) : اني صليت المكتوبة
فنسيت ان اقرء في صلوتي كلها . فقال أ ليس قد
أتممت الركوع و السجود ؟ قلت : بلى ، قال تمت
صلوتك إذا كان نسيانا .

يعنى: به امام صادق عليه السلام گفتم: من نماز
واجب را بجا آوردم ولی فراموش کردم همه اجزاء آن را
درست انجام دهم یا نه؟.

امام فرمود: آیا رکوع و سجود را تمام نکردی؟

گفت: چرا، تمام کردم.

فرمود: نماز تو صحیح است، گرچه از روی فراموشی
برخی از اجزاء آن را ترک کرده ای.

همچنین، حدیث دیگری در وسائل الشیعه، ابواب
الخلل فی الصلاة، باب 32، حدیث شماره 3، از ابن
ابی عمیر، از بعضی از اصحاب ما، از سفیان ابن
سمط، از امام صادق علیه السلام رسیده است که
فرمود:

تسجد سجدة السهو فی کل زیادة تدخل علیک أو
نقصان .

اگر زیادی یا نقصانی در نماز بر تو وارد شد، دو سجده سهو بجا بیاورد.

اما گروهی از محققان به این حدیث اخیر اعتراض کرده اند. زیرا از نظر سند، مرسله است. همچنین، یکی از افراد در سلسله سند آن سفیان ابن سمط است که فردی مجهول و ناشناخته می باشد. علاوه بر این، روایت مذکور، در صدد بیان حکم به لزوم جبران مشکلی است که در نماز به وجود آمده، که باید پس از فراغت از نماز، با دو سجده سهو جبران شود.

لکن در پاسخ اعتراض به مرسله بودن این حدیث، اینچنین جواب داده شده است که مرسله های ابن ابی عمیر، مانند مسندهای دیگران است، چنانکه در علم رجال، به این نکته اشاره شده است.

به هر حال، این نقد و انتقادهای نسبت به حدیث اخیر، مشکلی در اصل قاعده کلیه مذکور، به وجود نمی آورد، زیرا حدیث اول یعنی صحیح زراره، برای اثبات این قاعده کفایت می کند.

قاعده "تسلط"

الناس في الإسلام أجمعونا على ثرائهم مسلطونا
 بحجة الكتاب و الأخبار و باتفاق القوم في الأعصار

معنای این قاعده این است که هر فردی بر اموال
 خود تسلط دارد، و کسی دیگر نمی تواند اموال
 دیگران را از آنان سلب کند، مگر در مواردی که
 قانون شریعت تعیین فرموده است.

دلایل اثبات این قاعده کلی فقهی، به شرح ذیل است:

استدلال به قرآن مجید

آیات متعددی در این زمینه وجود دارد که به عنوان

نمونه به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

آیه اول

آیه شریفه 29 از سوره نساء:

"يا أيها الذين آمنوا لا تاكلوا أموالكم بينكم بالباطل

الا ان تكون تجارة عن تراض منكم و لا تقتلوا

أنفسكم ان الله كان بكم رحیما."

یعنی: ای اهل ایمان، اموال یکدیگر را به ناحق
 مخورید، مگر آنکه تجارتي باشد که با رضایت انجام
 داده اید. و یکدیگر را نکشید، که البته خداوند
 نسبت به شما مهربان است.

این آیه ، بر حرمت تصرف در اموال مردم دلالت
 دارد، مگر اینکه از طریق مشروع بدست آمده باشد.

آیه دوم

آیه دوم از سوره نساء:

"وَأَتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ

وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ أَنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا."

یعنی: اموال یتیمان را به دست آنها دهید، و مال بد را به مال خوب تبدیل نکنید، و اموال آنان را به همراه اموال خود مخورید، که این گناهی بزرگ است.

آیه سوم

آیه شماره چهار در سوره نساء:

"و اتوا النساء صدقاتهن نحلة فان طبن لكم عن

شيء منه نفسا فكلوه هنيئا مريئا."

یعنی: مهریه زنان را به عنوان هدیه و در کمال رضایت

به آنها پردازید، پس اگر چیزی از مهر خود را از روی

رضا و خشنودی به شما بخشیدند، از آن برخوردار شوید که گوارا و نوش جانتان باد.

این آیه نیز، بر عدم جواز تصرّف در اموال زنان دلالت دارد، مگر اینکه با اذن و رضایت آنان باشد.

آیه چهارم

آیه 188 از سوره بقره:

و لا تأكلوا أموالكم بينكم بالباطل و تدلوا بها إلى
الحكام لتاكلوا فريقا من أموال الناس بالاثم و أنتم
تعلمون."

یعنی: مال یکدیگر را به باطل و ناحق مخورید و آن را به نزد حاکمان نیفکنید که بخشی از اموال مردم را به ناروا تصرف کنید در حالی که می دانید."

استدلال به روایات

احادیث وارده در این زمینه بسیار است، و ما در اینجا نمونه هایی از آنها را بیان می کنیم:

حدیث اول

سخن رسول گرامی اسلام (ص) در حدیثی که علامه مجلسی در بحار الأنوار، جلد دوم، از کتاب "غوالی

اللاّلی " به شرح ذیل، نقل کرده است:

"ان الناس مسلطون علی أموالهم."

یعنی: مردم بر اموال خود، تسلّط دارند.

اعتراضی که به سند این حدیث از نظر مرسله بودن وارد شده است، به این شکل پاسخ داده می شود که عمل اصحاب به این حدیث، ضعف سند آن را جبران می کند. علاوه بر فقهاء شیعه، فقهاء اهل سنّت نیز، بر اساس این روایت، فتوا داده اند، چنانکه صاحب کتاب "ریاض" در باب "احیاء موات" به این نکته اشاره نموده است.

حدیث دوم

سخن امام صادق علیه السلام در حدیثی که صاحب وسائل الشیعه در ابواب احکام الوصایا، باب 17، حدیث شماره 1، به این شرح، از سماعه روایت کرده است:

قلت لابي عبد الله عليه السلام : الرجل يكون له
الولد أيسعه أن يجعل ماله لقرباته ؟ قال : هو ماله
يصنع به ما شاء إلى ان يأتيه الموت."

یعنی: سماعه می گوید: به امام صادق علیه السلام

عرض کردم: مردی دارای فرزند است، آیا می تواند

اموال خود را برای بستگان دیگرش اختصاص دهد؟
 آن حضرت فرمود: آن اموال متعلق به اوست، و تا
 قبل از مرگش، می تواند به هرکسی که می خواهد
 بدهد.

حدیث سوم

سخن امام صادق علیه السلام در روایتی که صاحب
 وسائل الشیعه در ابواب احکام الوصایا، باب 17،
 حدیث شماره 4، روایت نموده است:

"عن عمار بن موسی أنه سمع ابا عبد الله عليه

السلام يقول: صاحب المال احق بماله ما دام فيه

شيء من الروح يضعه حيث شاء."

یعنی: از عمار ابن موسی نقل شده که گفت: شنیدم از امام صادق علیه السلام که فرمود: صاحب مال، تا زمانی که زنده است، اولی به آن است و هر نحوی که بخواهد آن را صرف می کند.

استدلال به اجماع

فقهاء بزرگوار ما در کتاب های خود، بر اساس این قاعده کلی فتوا داده اند و آن را از مسلمات در دین اسلام شمرده اند.

از جمله آنان، شیخ طوسی در کتاب "الخلافا"، کتاب
البیوع، به این امر اشاره نموده است.

یکی دیگر از فقهاء، ابن ادریس است که در کتاب
"السرائر"، باب حریم البئر، به این امر، اذعان نموده
است.

فقیه دیگر، صاحب جواهر الکلام است که در ابواب
مختلف فقهی، مانند ابواب بیع، رهن، صلح، شرکت،
مزارعه، مساقات، ودیعه، عاریه، وصایا، سبق،
غصب، اطعمه و اشربه، و غیر آن، قاعده فقهیه
مذکور را به عنوان دلیل آورده است.

محقق کرکی در کتاب "جامع المقاصد" ، ابواب احتکار از جلد اول، این قاعده را یادآور شده است.

همچنین، صاحب مفتاح الکرامة در ابواب احتکار از کتاب خود، و نیز، شیخ انصاری در ابواب مختلف کتاب "المکاسب" مانند مبحث معاطاة و ابواب "ضمان مثلی و قیسی" و احکام الخیار، به اعتبار این قاعده فقهیه اشاره می نمایند.

روشن است که مفاد این قاعده، اختصاص به فقهای شیعه و اهل اسلام ندارد، بلکه عقلاء عالم از دیانات دیگر نیز، به آن اعتراف می نمایند، و بازارها و

امور اقتصادی و معاملات خود را بر اساس این
قاعده استوار می سازند.

قاعده "الزام"

و أُلزم المخالف بما به أُلزم نفسه على مذهبه

این قاعده کلی در ابواب متعددی از فقه اسلامی
مانند ابواب نکاح، طلاق، و میراث، مورد تمسک قرار
گرفته است.

استدلال به احادیث

به منظور اثبات قاعده الزام، به روایات ذیل،

استدلال شده است:

حديث اول

روایت کتاب وسائل الشیعه، کتاب الطلاق، ابواب

مقدمات و شرایط آن، باب 30، حدیث 5:

"عن علي بن أبي حمزة أنه سأل عن أبي الحسن

عليه السلام عن المطلقة على السنة (أي: على

أساس فقه أهل السنّة) ، أ يتزوجها الرجل ؟ فقال

ألزموهم من ذلك ما ألزموه أنفسهم ، وتزوجوهن ،

فلا بأس بذلك."

یعنی: علی ابن ابی حمزه گفت: از امام ابوالحسن علیه

السلام در باره زنی که بر اساس فقه اهل سنت طلاق

گرفته پرسیدم که آیا می توان با او ازدواج کرد؟

حضرت فرمود: آنان را به آنچه خود را به آن ملزم

می دانند، الزام کنید. ازدواج زنان آنان (که بر اساس

فقه خودشان طلاق گرفته اند) جایز است.

اما اعتراضی که به خاطر علی ابن ابی حمزه بطائنی

در سند روایت وارد شده است، به این صورت پاسخ

داده شده است که راویان موثق بسیاری، احادیث

مشابه مضمون این حدیث را روایت نموده اند، و این امر، ضعف سند این حدیث را جبران می کند.

حدیث دوم

روایت وسائل الشیعه، کتاب الطلاق ، أبواب مقدماته و شرائطه ، باب 30 ، حدیث 9:

"عن جعفر بن محمد بن عبد الله العلوي عن أبيه قال سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام عن تزويج المطلقات ثلاثا؟ فقال لي: إن طلاقكم الثلاث لا يحل لغيركم و طلاقهم (أي: أهل السنّة) يحل لكم لأنكم لا ترون الثلاث شيئا وهم يوجبونها."

یعنی: جعفر ابن محمد ابن عبدالله علوی، از پدرش نقل کرده که گفته است: از امام ابوالحسن (امام رضا) علیه السلام پرسیدم در باره ازدواج با زنانی که سه طلاقه شده اند.

فرمود: ازدواج با زنان سه طلاقه شیعیان، برای آنان (یعنی اهل سنّت) حلال نیست، ولی ازدواج با زنان سه طلاقه اهل سنّت برای شما جایز. زیرا شما حکم زنان سه طلاقه را قبول ندارید، ولی آنان، آن حکم را لازم می دانند.

حديث سوم

روايت وسائل الشيعة، كتاب الطلاق، ابواب مقدماته

و شرايطه، باب 30، حديث 11:

"عن عبد الله بن طاوس قال قلت لابي الحسن
الرضا عليه السلام: ان لي ابن اخ زوجته ابنتي وهو
يشرب الشراب ويكثر ذكر الطلاق ، فقال ان كان من
اخوانك فلا شيء عليه و ان كان من هؤلاء فابنها
منه، فانه عني الفراق ، قال: قلت: أ ليس قد روي
عن أبي عبد الله عليه السلام انه قال إياكم و
المطلقات ثلاثا في مجلس؟ فانهن ذوات الازواج ؟

فقال ذلك من اخوانكم لا من هؤلاء ، انه من دان
 بدین قوم لزمته احکامهم."

یعنی: عبدالله ابن طاوس می گوید: به امام رضا علیه
 السلام عرض کردم: من پسر برادری دارم که همسر
 او دختر من است. آن مرد شراب می نوشد و کلمه
 طلاق را بسیار می گوید.

حضرت فرمود: اگر او از برادران شماست (یعنی از
 شیعیان است) چیزی بر او نیست (یعنی تکرار کلمه
 طلاق مشکلی ایجاد نمی کند. اما اگر از آن جماعت
 (یعنی اهل سنت) است، دختری را از او جدا ساز.

برای اینکه آن مرد با تکرار کلمه طلاق، جدایی را
 قصد کرده است.

راوی می گوید به آن حضرت گفتم: آیا اینطور نیست
 که از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:
 پرهیزید از طلاق سه مرتبه در یک مجلس؟

فرمود: این امر مربوط به برادران شما (یعنی شیعیان)
 است، نه از آن جماعت (یعنی اهل سنت). هرکه به
 مذهب قومی بگردد، به احکام آن مذهب ملزم
 می شود.

حدیث چهارم

روایت دیگر در کتاب "التهدیب" ، ابواب میراث

برادران و خواهران، باب 29، حدیث شماره 9 به این

شرح است:

"عن عبد الله بن محرز عن أبي عبد الله عليه السلام

قال قلت له رجل ترك ابنته و أخته لابیة و امه ،

قال: المال كله لابنته ، و ليس للاخت من الاب و الام

شيء فقلت انا قد احتجنا إلى هذا و الرجل الميت من

هؤلاء الناس ، و أخته مؤمنة عارفة ، قال فخذ لها

النصف، خذوا منهم ما يأخذون منكم في سنتهم و
قضائهم واحكامهم".

یعنی: عبدالله ابن محرز می گوید به امام صادق علیه
السلام عرض کردم: مردی (از دنیا رفته است و) دختر
و خواهر خود را که از یک پدر و مادر هستند بجا
گذاشته است. حضرت فرمود: همه اموال او به
دخترش می رسد، و چیزی به خواهر او نمی رسد.

راوی می گوید عرض کردم: ما این را گفتیم، ولی مردی
که مرده است، از این جماعت (یعنی اهل سنت)
هست، اما خواهر او زنی مؤمنه عارفه است.

حضرت فرمود: برای آن خواهر، نصف میراث را بگیر.
 آنچه را که آنان از شما بر اساس سنت و قضاوت و
 احکام خودشان می گیرند، شما هم از آنان بگیرید".

حدیث پنجم

روایت وسائل الشیعه، کتاب المیراث، ابواب میراث

الاخوة، باب 4، حدیث شماره 3:

"عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام

قال سألته عن الاحكام؟ قال تجوز على كل ذوي دين

ما يستحلون."

یعنی: محمد ابن مسلم می گوید: از امام باقر علیه

السلام در باره احکام سؤال کردم.

حضرت فرمود: برای صاحبان هر دینی، آنچه را که

حلال می دانند جایز است.

قاعده "جبّ"

لوأسلم الكافر فالإسلام يجبّ ما مرّ فلا يلام
والأصل فيه الخبر المشهور جاء به نبينا المنصور

کلمه "جبّ" در لغت به معنای قطع کردن و محو کردن است. منظور از قاعده جبّ این است که وقتی یک کافر به اسلام بگردد ، اسلام آوردن او باعث می شود تا کفر و گناهان قبلی او که ناشی از عدم انجام نماز و روزه و امثال آنها بوده، محو شود. بنا بر

این، کافری که مسلمان شود، لازم نیست نماز و روزه و دیگر واجبات اسلامی را برای زمان قبل که مسلمان نبوده است قضا کند و انجام بدهد. او باید تنها اعمال واجب را از زمانی که مسلمان می شود بجا بیاورد.

فقهاء اسلام برای اثبات این قاعده کلی، به دلائل ذیل تمسک جسته اند:

استدلال به قرآن مجید

آیه 38 از سوره انفال به شرح ذیل، به عنوان یکی از دلائل قاعده یادشده به شمار می رود.

"قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ
وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ".

یعنی: (ای پیامبر) به کافران بگو که اگر (از کفر خود) دست کشیده و به راه اسلام بازآیند هر آنچه پیش از آن بر آنان گذشته است بخشیده شود، و اگر باز (به کفر) روی آرند، سنت الهی درباره پیشینیان، جاری است.

صاحب جواهر الکلام در کتاب الصوم، به این قاعده استدلال نموده و چنین می گوید:

"(و الكافر الأصلي) (و ان وجب عليه الصوم) لانه

ملکف بالفروع (لکن لا یجب) علیہ (القضاء) إجماعاً
 بقسیمه (الا ما أدرك فجره مسلماً) لان الاسلام یجب
 ما قبله".

یعنی: کافر اصلی، گرچه واجب است روزه را بجا آورد،
 زیرا مکلف به فروع دین و احکام است، ولی به اجماع
 فقهاء، واجب نیست قضاء روزه های قبل از تشرّف
 به اسلام را بجا آورد، مگر همان روزی که مسلمان
 شده است. برای اینکه اسلام آوردن، ما قبل خود را
 محو می کند. (الاسلام یجب ما قبله).

استدلال به احادیث

علماء اسلام، علاوه بر قرآن مجید، به روایت علیّ ابن ابراهیم قعّی در تفسیر خودش در ذیل آیه 90 از سوره بنی اسرائیل (وقالوا لن نؤمن لك حتى تفجر لنا من الأرض ينبوعا) ، استدلال نموده اند.

یاد آور می شود طریحی نیز در کتاب مجمع البحرین در ذیل کلمه "جبّ" ، این حدیث را روایت نموده است:

"الإسلام يجب ما قبله، و التوبة تجب ما قبلها، من الكفر والمعاصي والذنوب."

یعنی: اسلام، ما قبل خود را محو می کند، توبه نیز، ما

قبل خود را محو می کند، از کفر و گناهان.

اما اعتراضی که به خاطر مرسله بودن این حدیث

وارد شده است ، به این صورت پاسخ داده شده است

که شهرت این حدیث و عمل اصحاب بر اساس آن،

ضعف سند را جبران می نماید.

قاعده "فراغ"

في كلّ شيء شكّ بعد ما اكتمل يمضيه للنصّ القمين بالعمل

قاعده فراغ به این معناست که اگر مکلف در اعمال شرعی مرگب مانند وضو، غسل، نماز و حج، بعد از فارغ شدن از آن اعمال و خروج از آنها شک کند، پس نباید به شک خود اعتنا کند و عملش صحیح است.

برای اثبات این قاعده، به روایات متعددی استناد

شده است که نمونه هایی از آنها را از نظر گرامی شما

می گذرانیم:

حدیث اول

روایت امام صادق علیه السلام در کتاب وسائل الشیعه، با 42 از ابواب وضوء، از بکیر ابن اعین که می گوید: به امام علیه السلام عرض کردم: فردی بعد از تمام شدن وضوء خود شک می کند.

حضرت فرمود:

هو حین يتوضأ أذكر منه حين يشكّ.

یعنی: او هنگامی که وضوء می گرفت، بیشتر یادآور

عمل خود بود تا زمانی که پس از آن عمل، شک کرده است.

حدیث دوم

روایت دیگر در کتاب وسائل الشیعه، باب 27 از ابواب الخلل فی الصلاة، به نقل از محمد ابن مسلم از امام صادق علیه السلام است که فرمود:

إذا شك الرجل بعد ما صلى فلم يدرأ ثلثا صلى أم
 اربعا وكان يقينه حين انصرف انه كان قد أتمّ ، لم
 يعد الصلوة وكان حين انصرف اقرب إلى الحق منه
 بعد ذلك .

یعنی: هرگاه مردی بعد از اینکه نمازش تمام شد شك کند که آیا سه رکعت خوانده یا چهار رکعت؟ و یقین او به هنگامی که نماز را تمام کرده این بوده که درست خوانده است، در این صورت، لازم نیست نمازش را اعاده کند. زیرا هنگامی که نماز را تمام می کرد، بهتر می دانست تا پس از آن.

حدیث سوم

روایت سوم نیز در کتاب وسائل الشیعه، باب 42 از ابواب وضوء، از محمد ابن مسلم روایت شده که گفت:

سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول : كلما مضى
 من صلوتك و طهورك فذكرته تذكرا فامضه و لا
 اعاده عليك .

یعنی: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود:
 هرچه از نماز و طهارت تو گذشت و پس از آن به یاد
 آن افتادی، از آن بگذر و اعاده آن بر تو واجب
 نیست.

حدیث چهارم

روایت امام باقر علیه السلام در کتاب وسائل، باب
 41 از ابواب جنابت، از زراره به این شرح:

زراره می گوید: به امام علیه السلام عرض کردم:

مردی مردد است که آیا قسمتی از ساعد یا بدن خود را در غسل جنابت نشسته است... تا آنجا که امام می فرماید: اگر شک او در حالی است که به نماز مشغول شده است، چیزی بر او نیست.

حدیث پنجم

روایت کتاب وسائل الشیعه، ابواب طواف، از محمد ابن مسلم که گفت: از امام علیه السلام پرسیدم در باره مردی که طواف واجب را بجا آورده ولی نداند که طواف دور ششم بوده یا هفتم.

فرمود: طواف خود را اعاده کند.

سؤال شد: لکن آن شخص از طواف خارج شده است.

حضرت فرمود: در این صورت، چیزی بر او نیست.

حدیث ششم

حدیث امام صادق علیه السلام در کتاب وسائل الشیعه، ابواب الطواف، از منصور ابن حازم که گفت: از امام علیه السلام پرسیدم در باره مردی که طواف واجب را بجا آورده ولی نمی داند شش دور بوده یا هفت دور.

فرمود: طواف را اعاده کند.

گفتم: بعد از طواف شک کرده است.

فرمود: چیزی بر او نیست، ولی اگر اعاده کند بهتر است.

استدلال به سیره عقلاء

برخی از علماء برای اثبات این قاعده به روش عقلاء و اهل عرف نیز، تمسک جسته اند. به این معنا که اصل در نزد خردمندان در چنین مواردی، بنا گذاشتن بر صحّت است.

فخر المحققین در کتاب "ایضاح القواعد" در مبحث

شک در بعضی از افعال طهارت، چنین می گوید:

اصل در فعل عاقل مکلف که قصد برائت ذمه دارد

که کار او صحیح باشد و کیفیت و کمیت را می داند

این است که اعمال او حمل بر صحت می شود.

قاعده "تجاوز"

لوأنت قد شككت في جزء إذا جاوزته فلا يكون نافذا

این قاعده کلی به این معناست که هرگاه مکلف از یک بخش از اعمال شرعی مرگب مثل وضوء و نماز خارج شد، و به بخش بعدی وارد گردید، سپس شک کرد که آیا جزء قبلی را درست انجام داده یانه؟ در این صورت، نباید به شک خود اعتنا کند و بنا را بر صحت آن جزء سابق بگذارد.

مثلاً، اگر از حالت رکوع خارج شد و به حالت سجده وارد شد، و سپس شک کرد که آیا رکوع او صحیح بود یا نه؟ در این صورت باید بنا را بر صحّت رکوع بگذارد و به شک خود اعتنا نکند و بگذرد.

فقهاء برای اثبات این قاعده کلی، به روایاتی تمسّک جسته اند که نمونه هایی از آنها را یادآور می شویم.

حدیث اول

روایت زراره در کتاب وسائل الشیعه، باب 23 از ابواب الخلل فی الصلاة، حدیث شماره 1، بدین شرح است که راوی می گوید:

به امام صادق علیه السلام گفتم: مردی در اذان شک

می کند ولی وارد اقامه شده است. فرمود: بگذرد.

گفتم: مردی در اذان و اقامه شک می کند ولی وارد

تکبیرة الاحرام شده است. فرمود: بگذرد.

گفتم: مردی در تکبیرة الاحرام شک می کند ولی وارد

قرائت شده است. فرمود: بگذرد.

گفتم: مردی در قرائت شک می کند ولی وارد رکوع

شده است. فرمود: بگذرد.

گفتم: مردی در رکوع شک می کند ولی وارد سجده

شده است. فرمود: بگذرد. یعنی نمازش صحیح است.

سپس فرمود: ای زرارہ! ہرگاہ از جزئی خارج شدی و در بخش بعدی وارد شدی، شکّ تو ارزشی ندارد.

حدیث دوم

روایت دیگر، حدیثی است کہ در وسائل الشیعہ، باب 13 از ابواب رکوع، از کتاب التہذیب، از اسماعیل ابن جابر، از امام صادق علیہ السلام نقل کردہ است کہ فرمود:

ان شكّ في الركوع بعد ما سجد فليمض ، وان شكّ في السجود بعد ما قام فليمض ، كل شيء شكّ فيه وقد جاوزه ودخل في غيره فليمض عليه.

یعنی: اگر شکّ کرد در رکوع پس از اینکه سجده نمود، بگذرد. و اگر شکّ کرد در سجده پس از اینکه قیام نمود، بگذرد. هر امری که در آن شک کند در حالی که از آن جزء عبور کرده و وارد جزء بعدی شده است، پس باید بگذرد و به آن اعتناء نکند.

حدیث سوم

روایت وسائل الشیعه، باب 23 از ابواب الخلل الواقع فی الصلاة، از محمد ابن مسلم، از امام باقر علیه السلام که فرمود:

كلما شككت فيه مما قد مضى فامضه كما هو.

یعنی: هر چیزی که در آن شک کردی از آنچه گذشته و از آن عبور کرده ای، پس از آن بگذر چنانکه صحیح بوده است.

حدیث چهارم

روایت وسائل الشیعه، باب 42 از ابواب وضوء از کتاب الطهارة، از ابن ابی یعفور، از امام صادق علیه السلام که فرمود:

إذا شككت في شيء من الوضوء وقد دخلت في غيره فليس شكك بشيء ، إنما الشك إذا كنت في شيء لم تجزه.

یعنی: هرگاه در جزئی از وضو شك كردی، در حالی كه وارد جزء دیگر شده ای، پس شك تو ارزشی ندارد. شك، آنگاه است كه هنوز مشغول همان جزء هستی و از آن عبور نكرده ای.

حدیث پنجم

روایت وسائل الشیعه، باب 42 از ابواب وضوء، از محمد ابن مسلم، گفت: شنیدم از امام صادق علیه السلام كه فرمود:

كلما مضى من صلوتك و طهورك فذكرته تذكره فامضه ولا اعاده عليك.

یعنی: هرچه از نماز یا طهارت تو گذشت و بعد از آن
یادت آمد و شک کردی، پس بگذر و اعاده آن بر تو
واجب نیست.

حدیث ششم

روایت وسائل الشیعه، باب 13 از ابواب رکوع، از
عبدالرحمن ابن ابی عبدالله، گفت: به امام صادق
علیه السلام عرض کردم: مردی خم شده است برای
سجود، ولی یقین ندارد که آیا رکوع را بجا آورده یا نه؟
فرمود: رکوع را بجا آورده است. (یعنی به شک خود
اعتنا نکند).

حدیث هفتم

روایت همان منبع، از حماد ابن عثمان، گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: من شک می کنم در حال سجود، پس یقین ندارم که آیا رکوع را بجا آورده ام یا نه؟

فرمود: رکوع را بجا آورده ای، از آن بگذر.

قاعده "بیّنه ویمین"

بیّنه الدعوی علی من ادّعا ویحلف المنکر حلفا جامعا

دلینا الکتاب و الأخبار کما رواها الحجج الأطهار

معنای لغوی "بیّنه"

بر اساس سخن راغب اصفهانی در کتاب "مفردات"،

بیّنه عبارت است از "دلالت واضح"، خواه عقلی باشد

یا حسّی. و از این باب است که دو شاهد را بیّنه

می نامند. چنانکه پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

"البينة على المدعى واليمين على من أنكر."

یعنی: بیّنه بر عهده مدّعی است و سوگند بر عهده کسی است که انکار می کند.

این حدیث را که راغب به آن اشاره کرده است، صاحب مستدرک در کتاب القضاء، باب 3 از ابواب احکام الدعوی، روایت نموده است.

معنای اصطلاحی "بیّنه"

اما معنای اصطلاحی بیّنه در روایات اسلامی، چنانکه نراقی در کتاب "عوائد الأيام" گفته، عبارت است از شهود متعدّد. زیرا توصیف آن به جمع در روایت

منصور از امام صادق علیه السلام ، شاهد این مدّعا است. در آن روایت چنین آمده است: "و أقام البینة العدول". در اینجا کلمه العدول جمع عادل است و صفت برای بیّنه، یعنی: شاهدانی که عادل باشند را اقامه نماید.

حدیثی را که نراقی به آن تمسّک جسته است، صاحب وسائل الشیعه در کتاب القضاء، باب 12 از ابواب کیفیت حکم، حدیث شماره 14، به شرح ذیل، روایت نموده است:

"عن منصور، قال قلت لابي عبد الله عليه السلام:
 رجل في يده شاة ، فجاء رجل فادّعاها فأقام البينة
 العدول انها ولدت عنده ، وجاء الذي في يده بالبينة
 مثلهم عدول أنها ولدت عنده."

فقال الإمام عليه السلام:

"حقها للمدعي ولا اقبل من الذي في يده بينة ، لان
 الله عزوجل انما أمر أن تطلب البينة من المدعي"...

يعنى: منصور می گوید: به امام صادق عليه السلام
 عرض کردم: مردی در دست خود گوسفندی دارد. اما
 مرد دیگری می آید و ادّعا می کند که گوسفند مال

اوست و شاهدان عادل را هم می آورد که گواهی می دهند که آن گوسفند نزد او متولّد شده است. مردی که گوسفند در دست اوست هم شاهدان عادل را می آورد که بر سخن او گواهی می دهند که نزد او متولّد شده است.

امام علیه السلام فرمود: حقّ بیّنه متعلق به مدّعی است. و من نمی توانم بیّنه آن مردی که گوسفند را در دست دارد بپذیرم. زیرا خداوند عزّ و جلّ امر فرموده تا بیّنه از مدّعی مطالبه شود.

دلایل قاعده

برای اثبات قاعده یادشده، به دلایل ذیل تمسک شده
است:

استدلال به قرآن مجید

آیه اول

نخستین آیه ، آیه 105 از سوره مائده به این شرح
است:

"يا أيها الذين آمنوا شهادة بينكم إذا حضر أحدكم الموت حين الوصية اثنان ذوا عدل منكم أو آخران من غيركم".

یعنی: ای اهل ایمان، آنگاه که مرگ یکی از شما فرا رسد، هنگام وصیت خود دو شاهد عادل را گواه قرار دهید که از خودتان (یعنی از مسلمانان) باشند، یا دو تن دیگر از غیر خودتان (یعنی از غیر مسلمانان).

آیه دوم

آیه 95 از سوره مائده:

"يا أيها الذين آمنوا لا تقتلوا الصيد و أنتم حرم و
 من قتله منكم متعمدا فجزاء مثل ما قتل من النعم
 يحكم به ذوا عدل منكم..."

یعنی: ای اهل ایمان، در حال احرام، صید حرم را
 نکشید و هر کس حیوانی را عمداً بکشد باید مثل آن
 صید را از جنس چهارپایان، که دو شاهد عادل از
 شما به مثلیت آن حکم کنند، قربانی نماید...

آیه سوم

آیه دوم در سوره طلاق:

"فإذا بلغن أجلهن فامسكوهن بمعروف أو فارقوهن

بمعروف و اشهدوا ذوی عدل منکم."

یعنی: آن گاه که مدّت زمان عدّه آن زنان به پایان رسد،

به نیکویی نگاهشان دارید یا با خوبی از آنان جدا

شوید و (بر طلاق آنها) شاهدان عادل را گواه بگیرید.

استدلال به احادیث

روایاتی که در این زمینه برای اثبات قاعده یادشده

مورد تمسّک قرار گرفته اند بسیارند و در اینجا برخی

از آنها را یادآور می شویم.

حدیث اول

سخن رسول گرامی اسلام در کتاب وسائل الشیعه،
کتاب القضاء، ابواب کیفیت حکم و احکام دعوی،
باب 3، حدیث یکم:

"محمد بن یعقوب ، عن علي بن ابراهيم ، عن أبيه ،
عن بن أبي عمير، عن حمّاد، عن الحلبي، عن جميل
وهشام، عن أبي عبد الله عليه السلام ، قال: قال
رسول الله (ص) : البينة على من ادّعى ، واليمين على
من ادّعي عليه."

یعنی: محمد ابن یعقوب، از علی ابن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حمّاد، از حلبی، از جمیل و هشام، از امام صادق علیه السلام، روایت کرده اند که فرمود:

پیامبر خدا (ص) فرموده اند: بیّنه بر عهده کسی است که ادّعا می کند، و سوگند بر عهده کسی است که آن ادّعا بر علیه او اقامه شده است.

حدیث دوم

سخن امام رضا علیه السلام در روایت وسائل الشیعه، کتاب القضاء، ابواب کیفیت حکم، باب 5:

"عن محمد بن سنان ، عن الرضا عليه السلام فيما كتب اليه في جواب مسائله: و العلة في شهادة أربعة في الزنا و اثنتين في سائر الحقوق، لشدة حد المحصن".

يعنى: از محمد ابن سنان، از امام رضا عليه السلام در نامه ایشان در پاسخ به پرسش های وی آمده است:

علّت در لزوم شهادت چهار شاهد عادل در خصوص اتّهام زنا، و دو شاهد عادل در سایر حقوق این است که مجازات زناى محصنه خيلى شديد است.

حدیث سوم

سخن امام صادق علیه السلام در روایت وسائل الشیعه، کتاب القضاء، ابواب کیفیت حکم، باب 5،

حدیث سوم:

"عن صفوان الجمال فی حدیث، قال: قال أبو عبد الله علیه السلام: لقد حضر الغدير اثنا عشر ألف رجل يشهدون لعلي بن أبي طالب علیه السلام فما قدر على اخذ حقه ، وان أحدكم يكون له المال و يكون له شاهدان فيأخذ حقه."

یعنی: صفوان جمّال در حدیث خود می گوید: امام

صادق علیه السلام فرمود:

در روز غدیر ، دوازده هزار نفر شهادت دادند برای

امام علی علیه السلام ، ولی نتوانست حق خود را

بگیرد. اگر یکی از شما مالی دارد و دو شاهد دارد که

برای او گواهی دهند، حق خود را بگیرد.

حدیث چهارم

روایت امام صادق علیه السلام در کتاب وسائل،

کتاب القضاء، ابواب کیفیت حکم، باب 5:

"عن سليمان بن خالد عن أبي عبد الله عليه السلام
قال في كتاب علي عليه السلام: ان نبيا من الانبياء
شكى إلى ربه فقال يا رب ! كيف أقضي فيما لم ارو
لم اشهد ؟ قال فأوحى الله اليه : أحكم بينهم بكتابي
و أضيفهم إلى اسمي ، فحلفهم به وقال هذا لمن لم
تقم له بينة."

یعنی: از سلیمان ابن خالد، از امام صادق علیه
السلام که فرمود: در کتاب امام علی علیه السلام
آمده است که پیامبری از پیامبران به نزد خداوند
شکایت برد و گفت: چگونه قضاوت کنم در باره
اموری که ندیده ام؟

خداوند به او وحی کرد: مطابق با کتاب من قضاوت و حکم کن، و آنان را به نام من سوگند بده. این امر برای کسی است که شهود عادل ندارد.

حدیث پنجم

روایت امام کاظم علیه السلام در کتاب وسائل، کتاب النکاح، ابواب مقدمات نکاح، باب 43، حدیث 5:

"ان الله امرني كتابه بالطلاق ، و أكد فيه بشاهدين ، ولم يرض بهما الا عدلين ، و أمرني كتابه بالتزويج ، فاهمله بلا شهود ، فاثبتم شاهدين فيما اهمل ، و أبطلتم الشاهدين فيما أكد."

یعنی: خدا در کتاب خود به طلاق حکم داده است، و بر شهادت شهود تأکید فرموده است، و به غیر از شاهدان عادل رضایت نداده است، و در کتاب خود به ازدواج امر فرموده است، و آن را بدون وجود شهود رها ساخته است، اما شما در جایی که خداوند شهود را لازم ندانسته است، اثبات شهادت شهود می کنید، و در جایی که وجود شهود را لازم دانسته، آن را اهمال می نمایید.

استدلال به اجماع

از جمله فقهای که به اجماع بر اعتبار بینه تمسک
جسته اند، شیخ طوسی است، چنانکه در موارد
متعددی از کتاب "الخلافا" به این امر اشاره فرموده
است.

یکی از آن موارد به شرح ذیل است که در مسأله
هشتم از ابواب روزه آورده است:

"لا يقبل في رؤية هلال رمضان الا شهادة شاهدين.

دلینا إجماع الطائفة."

یعنی: در اثبات رؤیت هلال ماه رمضان، هیچ چیزی
غیر از شهادت دو شاهد پذیرفته نمی شود. دلیل ما،
اجماع طائفه (یعنی علماء شیعه) است.

قاعده "سَبَق"

واعلم بأنَّ من إلى شيء سَبَقَ من دون سابق فذا هو الأحق

و ذاك للسيرة و الأخبار عن الولاة القادة الأخيار

منظور از این قاعده این است که اگر کسی پیش از

دیگران به شیئی از مباحات اصلی - بدون قصد تملک -

یا به یکی از منافع مشترک دست یابد، پس او احقّ و

اولی به آن نسبت به دیگران است. امور و منافع

مشترک، عبارتند از جای نماز در مساجد، اوقاف عام
و امثال آنها.

دلایل قاعده سبق

فقهاء برای اثبات این قاعده، به دلایل ذیل استدلال
نموده اند:

استدلال به احادیث

روایات متعددی در این زمینه به دست ما رسیده
است که به دو نمونه از آنها اشاره می کنیم:

حديث اول

روایت امام صادق عليه السلام در کتاب وسائل الشیعه، کتاب الصلاة، ابواب احکام مساجد، باب 56، حدیث 1:

"محمد بن یعقوب، عن عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن محمد، عن محمد بن اسماعیل عن بعض أصحابه عن أبي عبد الله عليه السلام قال قلت له: نكون بمكة أو بالمدينة أو الحيرة أو المواضع التي يرجى فيها الفضل، فربما خرج الرجل يتوضأ

فیجئ آخر فیصیر مکانه، فقال علیه السلام : من سبق إلی موضع فهو أحق به یومه ولیلته."

یعنی: محمد ابن یعقوب، از گروهی از اصحاب ما، از احمد ابن محمد، از محمد ابن اسماعیل، از برخی اصحاب خود، روایت می کند که به امام صادق علیه السلام گفت: ما در مکه یا مدینه یا حیره یا مکان های دیگری که فضیلت دارند هستیم، چه بسا یک شخص خارج می شود تا وضو بگیرد ولی شخص دیگری جای او را می گیرد. امام علیه السلام فرمود:

کسی که به موضعی سبقت داشته باشد، پس او سزاوارتر است در آن روز و شب.

حدیث دوم

روایت امام صادق علیه السلام در وسائل، کتاب الصلاة، ابواب احکام مساجد، باب 56، حدیث شماره 2:

"عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: سوق المسلمين كمسجدهم ، فمن سبق إلى مكان فهو أحق به إلى الليل.

یعنی: از امام صادق علیه السلام روایت شده است،

فرمود:

امیر المؤمنین (ع) می فرمایند: بازار مسلمین مانند

مساجد آنان است، پس هرکس زود تر به آن سبقت

گرفت، پس به آن سزاوارتر می باشد تا هنگام شب.

استدلال به سیره

علاوه بر احادیث ، اتفاق نظر عقلاء و سیره مستمره

متشرعین هم ، شاهی بر اثبات قاعده سبق

می باشد. عموم فقهاء نیز، بر این امر، اتفاق نظر

دارند.

قاعده "حيازت"

من حاز شيئاً فله المتاع دليلنا السيرة و الإجماع

والنصّ في مختلف الأخبار قد صحّ عن ولاتنا الأطهار

حيازت، عبارت است از: تملک مباحات اصلیه یا آنچه در حکم مباحات اصلیه است. مباحات اصلیه عبارتند از چیزهایی مانند زمین های موات، حیوانات رها که صاحب ندارند، ماهی های دریاها و رودخانه ها، مروارید در دریا و امثال آنها.

اما آنچه در حکم مباحات اصلیه است، عبارتند از گنجها، یا آنچه صاحبش آن را رها ساخته و اصلاً آنرا نمی خواهد.

تحقق حیازت، با روشهای مختلفی صورت می پذیرد که نمونه هایی از آنها را به شرح ذیل، بیان می کنیم:

- حیازت زمین موات با احیاء آن برای زراعت، یا ساختن دیواری برای آن برای بناء ساختمان.
- حیازت حیوانات و پرندگان با صید آنها یا گرفتن آنها.
- حیازت ماهی ها با قرار گرفتن آنها در تور

صیادی.

- حیات آب ها با برداشتن آن از دریاها و رودخانه های عمومی یا استخراج آن از چاههای عمومی.

دلایل قاعده حیات

برای اثبات این قاعده، به احادیث ، اجماع و سیره استدلال شده است:

استدلال به احادیث

روایات بسیاری برای اثبات این قاعده در ابواب

مختلف فقه اسلامی موجود است، مانند باب لقطه،

احیاء موات، صید و حیازت، و امثال آن.

در اینجا، به نمونه هایی از احادیث یادشده اشاره

می‌کنیم:

حدیث اول

حدیث امام صادق علیه السلام در وسائل الشیعه،

ابواب الصید، باب 37، حدیث اول:

"عن زرارة عن ابي عبد الله عليه السلام قال إذا

ملك الطائر جناحه فهو لمن أخذه."

یعنی: زرارہ از امام صادق علیہ السلام روایت می کند
 کہ فرمود: هرگاه بالهای پرنده ای توسط کسی گرفته
 شود، پس آن پرنده مال کسی است که آن را گرفته
 است.

حدیث دوم

روایت کتاب وسائل الشیعه، کتاب احیاء الموات، باب
 اول، حدیث 5، از امام باقر و امام صادق علیهما
 السلام که فرمودند: رسول گرامی اسلام (ص) فرموده
 است:

من احيي ارضا مواتا فهي له.

یعنی: هرکس زمین مواتی را احیاء کند، مال او خواهد بود.

حدیث سوم

روایت وسائل الشیعه، ابواب لقطه، باب دهم، حدیث اول، از امام باقر علیه السلام که فرمود:

"ان رجلا عابدا من بني إسرائيل كان محارفا فأخذ غزلا فاشترى به سمكة فوجد في بطنها لؤلؤة فباعها بعشرين ألف درهم، فجاء سائل فدق الباب ، فقال له الرجل ادخل، فقال له خذ أحد الكيسين ، فأخذ أحدهما و انطلق ، فلم يكن بأسرع من ان دق

السائل الباب ، فقال له الرجل ادخل فدخل فوضع
الكيس في مكانه، ثم قال : كل هنيئا مريئا ، أنا ملك
من ملائكة ربك ، انما أراد ربك ان يبلوك فوجدك
شاكرا ، ثم ذهب."

يعني: مرد عابدي از بني اسرائيل تهيدست بود، لباس
پشمينه اى را براى خريد يك ماهى فروخت. در شكم
ماهى كه خريده بود، مرواريدى را يافت، و آن را به
بيست هزار درهم فروخت. فقير سائلى درب خانه او را
زد، گفت داخل شو، سپس گفت: يكي از اين دو
كيسه پول را بردار و ببر. مرد فقير كيسه پول را گرفت
و رفت. به زودى دوباره درب خانه او را زدند، همان

مرد سائل فقیر بود. کیسه پول او را نزد وی نهاد و گفت: این پول، نوش جان خودت باد. من فرشته ای از ملائکه پروردگار تو هستم، و خداوند خواست تو را بیازماید و تو را فردی سپاسگزار یافت. آنگاه از آنجا رفت.

استدلال به سیره عقلاء

روش عقلاء عالم در طول تاریخ بر تملک مواهب مباح اصلی یا آنچه در حکم آنهاست، با مراعات شرایطی عقلانی، استوار بوده است.

شریعت اسلام نیز، این روش عقلائی را تأیید نموده و
فقهاء اسلام هم بر فتوا دادن بر اساس این قاعده،
اتفاق نظر دارند.

قاعده "قرعه"

في كلّ ما جهلت الاقتراع عليه صحّ النصّ والإجماع

منظور از این قاعده، اعتبار قرعه در شبهات موضوعیه است، در صورتی که هیچ دلیل دیگری از امارات و اصول عملیه وجود نداشته باشد.

دلایل قاعده قرعه

برای اثبات این قاعده کلی، فقهاء اسلام به دلایل ذیل

استدلال نموده اند.

استدلال به قرآن مجید

آیه اول

آیه 44 از سوره آل عمران در داستان ولادت حضرت

مریم و کفالت ایشان، چنین می فرماید:

"ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ

إِذْ يُلقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ

إِذْ يَخْتَصِمُونَ."

یعنی: این از اخبار غیب است که به تو وحی می‌کنیم،
و تو در نزد آنان نبودی آن زمان که قرعه می‌زدند که
کدامیک از آنان کفالت مریم را بر عهده بگیرند، و
نبودی نزد ایشان هنگامی که بر سر این کار نزاع
می‌کردند.

این آیه شریفه بر قرعه زدن شخصیت های بنی
اسرائیل، از جمله حضرت زکریّا که در میان آنان
حضور داشت، دلالت می‌کند، و روشن می‌سازد که
قرعه زدن برای برون رفت از نزاع و اختلاف، در
شرایع آسمانی پیشین، امری مشروع بوده است.

بیان این قضیه در قرآن مجید، بدون اینکه انکار و مخالفتی با آن شده باشد، بر مشروع بودن آن در دین اسلام نیز، دلالت می کند.

آیه دوم

آیه 139 تا 141 از سوره صافات:

"وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ. إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ. فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ."

یعنی: همانا یونس از پیامبران بود. آنگاه که به سوی کشتی پر از بار فرار کرد. پس با هم قرعه انداختند و [یونس] از بازندگان شد.

مقصود از مسأله در این آیه، قرعه زدن است.

استدلال به احادیث

روایات متعددی در این زمینه وجود دارد و در اینجا

نمونه هایی از آن ها را یادآور می شویم:

حدیث اول

روایت شیخ صدوق در کتاب "من لایحضره الفقیه" و

همچنین شیخ طوسی در کتاب "التهدیب" از محمد

ابن حکیم، گفت: از امام ابوالحسن علیه السلام در

باره یک چیزی سؤال کردم. فرمود:

"كل مجهول ففيه القرعة".

یعنی: در هر امر مجهولی قرعه است.

گفتم: قرعه ممکن است صواب باشد یا خطا؟

فرمود: هرچه را که خداوند به آن حکم کند، خطا

نخواهد بود.

حدیث دوم

سخن امام صادق علیه السلام در همان منبع، باب

قرعه از ابواب قضا، از شیخ طوسی در "التهذیب"،

از سیابه و ابراهیم ابن عمر، همگی از امام صادق
 علیه السلام که در باره داستان یک شخصی که
 می بایست بنده ای از بردگانش را آزاد کند فرمود:

"يقرع بينهم فمن اصابه القرعة أعتق . قال : و
 القرعة سنة."

یعنی: بین آنان قرعه زده شود، و هرکسی که قرعه به
 نامش در آمد، آزاد شود. سپس فرمود: قرعه، سنّت
 است.

استدلال به سیره عقلاء

روش خردمندان عالم نیز، این است که برای خروج از حالت حیرت و در صورتی که هیچ راه دیگری برای حل مشکل اختلافات در موضوعات نباشد، در قضایای گوناگون، به قرعه تمسک می نمایند. مانند تقسیم اموال مشترک میان اشخاص، و تقسیم آبهای قناتها و رودخانه میان کشاورزان، در صورتی که هیچ عامل مرجّعی وجود نداشته باشد.

استدلال به اجماع

کسانی که در فقه اسلامی تتبّع و تحقیق داشته باشند، به خوبی می دانند که فقهاء ما نسبت به اعتبار قاعده قرعه در شرایطی که بیان شد، اتفاق نظر دارند.

بسیاری از آنان با صراحت ، این اجماع فقهاء را بیان نموده اند.

از جمله، محقق نراقی در کتاب "عوائد الأيام" چنین می گوید:

در ثبوت اجماع برای اثبات حجّیت و مشرعیّت قرعه و مرجعیّت آن برای تشخیص و شناخت فی الجمله، تردیدی نیست، چنانکه این امر برای کسی که در سخنان متقدّمان و متأخّران در بسیاری از ابواب فقه تتبع داشته باشد، روشن است. فقیه محقق می داند که همه فقهاء در عمل به قرعه و بناء امر بر اساس آن، با شروطی که بیان شد، اتّفاق نظر دارند.
